

# ایجاد تفرقه یا "حزب سوسیالیست کارگری"؟

## (حاشیه ای بر "بیانیه بسوی حزب")

توضیح:

صدیق جهانی

بتاریخ 06/03/31 مطلبی را تحت عنوان "رضا مقدم، تخریب و تمرین رهبری" به رشته تحریر در آوردم. در ارتباط با این موضوع، تعدادی از دوستان اظهار داشتند که آن نوشته حالت پیش داوری داشته است. استدلال آنها بر این میناستوار بود که این آقایان بخاطر سابقه ناموفقی که دارند، بعید بنظر می رسد که بار دیگر از تشکیل "حزب" جدید، دم بزنند. اکنون، آنها با امضاء "شورای مرکزی اتحاد سوسیالیست کارگری" و "به مناسبت اول ماه مه 1386"، "بیانیه"ای در این زمینه انتشار داده اند. با این حال متوجه می شویم که پیش بینی بنده درست بوده است. اما بینیم در این رابطه چه می گویند.

از کوزه همان برون تراود که در اوست

هیچ چیزی به اندازه شنیدن خبر و یا دیدن حزب واقعی کارگران خوش و زیبا نیست. اما کی و توسط کی؟ در این رابطه، شاخه سوم و منشعب از جریان موسوم به "کمونیسم کارگری" که هم اکنون تحت پوشش "سوسیالیست کارگری" فعالیت می کند، چنین نوشته است: "طبقه کارگر به حزب خود نیاز دارد. این یک اصل مارکسیستی است که هر کارگر سوسیالیستی آن را بدیهی می شمارد".

آنچه که ملاحظه کردید، مهمترین استدلال آنها پیرامون تاسیس "حزب سوسیالیست کارگری" را در بر می گیرد. ظاهر قضیه مثبت بنظر می رسد زیرا از "مارکسیسم" و رهایی "کارگر" دم میزنند. هنوز این "حزب" ایجاد نشده، در نتیجه بخش اصلی بحث را به آینده و اساسا به زمان اعلام موجودیت آن موکول میکنم. اما در حال حاضر، قضیه این است که گروه نامبرده طی فراخوانی از کارگران تقاضا کرده اند که در مشارکت با آنها "حزب سوسیالیست کارگری" را بوجود بیاورند.

این فراخوان بنده را نیز در بر می گیرد، در نتیجه حق دارم که در مورد درخواست آنها اظهار نظر نمایم. اگر بیاد داشته باشید، پرچمداران این جریان با همین استدلال و ادبیات "حزب کمونیست ایران" را تشکیل دادند و بعد از مدتی اظهار داشتند که این حزب نمی خواهد مشکل کارگر را حل کند. در نتیجه بمنظور سرو سامان دادن به نابسامانی کارگران، بطور شتاب زده از آن کناره گیری کردند. حال، ۱۵ سال از انشعاب این دوستان می گذرد، جا دارد در این مورد بپرسیم، خارج از حزب کمونیست ایران" و کومهله مشغول چه بودید؟ چه گلی به سینه کارگران زده اید؟ علت این چیست که تعداد شما از مرز ۱۵ نفر تجاوز نکرده و هر روز "حزبی" را می سازید؟

به هر حال، به اصل موضوع برگردیم. اگر به ظاهر فراخوان توجه داشته باشید، بطور ساده می توان در مورد نکته ها نیز قضاوت کرد. از نظر من، اصل هدف پشت حرف های زرق و برقداری قرار گرفته که در "بیانیه بسوی حزب" بکار برده اند. اگرچه با شکافتن متن انشایی که بیرون داده اند، نکته ها هم مشخص میشود، ولی از خیر آن میگذرم زیرا بهتر آن است که فعلا به خود انشاء توجه داشته باشیم. برای کسی که در بطن استثمار و محرومیت چشم به جهان گشوده باشد، برای کسی که در گرماگرم مبارزه طبقاتی با علم رهای بخش مارکسیسم آشنا شده باشد، با قاطعیت میتواند بگوید که این فراخوان با اصول مارکسیسم در تناقض قرار دارد. پس، اگر بخواهیم این استدلال را از حد ادعا بیرون بکشیم، ابتدا لازم است که نقطه تمایزش را با مارکسیسم توضیح بدهیم.

در رابطه با تحزب کارگری، پایه اکثرین دیدگاه "کارل مارکس" بر این میناء و اصل استوار است که وی پدیده "حزب" را به بمثابة یک ابزار مبارزاتی نگاه می کند نه هدف. اما از نقطه نظر گروه نامبرده "حزب" هدف است نه ابزار. پس مشخص میشود که "بیانیه" این جمع مبنی بر تلاش جهت تاسیس "حزب سوسیالیست کارگری" از ریشه می لنگد و با اصول پایه ای "مانیفست کمونیست" همسویی ندارد.

در این رابطه، نیت آنها مورد روانکاوی من نیست. بلکه بر عکس، در این چهارچوب به آن مسئله می اندیشم که چرا آنها و امثالهم "راه رهای کارگران" را در پیش می گیرند، اما در باطن راه منحرفی را می پیمایند؟ شاید مفید واقع بشود که پیرامون اینگونه واقعیت ها مقداری تعمق بکنیم. در این زمینه و به سهم خود، مقداری روی نکته ای که ذکر شد مکث می کنم.

هنر انسان های بزرگی مانند "مارکس" و "انگلس" اساسا در آن بود که آنها دنبال حزب سازی و بعدا انحلالش راه نیافتادند. بنظر من، دلیل اصلی عدم ساختن حزب و یا نیوستن آنها به این یا آن حزب، به معنای تشکل گریزیشان نبوده. بر عکس، عمده ترین سبب چنین امری، از نا آمادگی کارگران نشات گرفته است. همانطور که در تاریخ کشمکش های طبقاتی پیداست، این دو متفکر بزرگ جهان، جهت پر کردن خلاء ذکر شده از زندگی و فراغت خود زدند و ذهن خویش را به آن مهم معطوف کردند که طبقه کارگر ضرورت حزب خود را وسیعا درک نماید و از آن طریق سوسیالیزم را از آن خود نماید. پس روشن می شود که حزب کارگری زمانی معنی پیدا می کند که احاد کارگران و زحمتکشان آن را بعنوان یک ضرورت در زندگی و چالش های روزانه شان احساس کنند. در غیر اینصورت، اگر تعدادی انگشت شمار روشن فکر و حتی کارگر چنین حزبی را بسازند، بی تردید در چهارچوب تشکل نخبگان باقی خواهد ماند. اگر، حزب نخبگان میتواند مشکل گشای باشد و در دنیای واقعی کارگران را زیر یک چتر واحد متحد نماید، خیلی وقت پیش "کارل مارکس" و "انگلس" نه تنها در آلمان و بریتانیا بلکه در سراسر جهان ده ها حزب مشابه را می ساختند و بدین صورت به رهایی کامل دست می یافتیم. پس به آن نتیجه می رسیم که قضیه به این سادگی نیست.

ایجاد ستاد رهبری کارگری، ابتدا مستلزم مجموعه ای فاکتور از جمله برگزاری مجمع عمومی منظم، فضاء و شریطی است که کارگران بطور آزادانه بتوانند در مورد زمینه های واقعی آن، با یکدیگر تبادل نظر نمایند و بعد از طی کردن این راه ها، طبعا باید حق طبیعی خود آنها باشد که پروسه ایجادش را هم فراخوان بدهند. از این رو، به این نتیجه می رسیم که فراخوان این دوستان، به دو دلیل بی احترامی به حقوق کارگران محسوب می شود. نخست، از نمایندگی آنها ظاهر شده و دوم توان و ظرفیتهای فعالین کارگری را زیر سوال برده است. اشتباه این دوستان، اینجاست که آنها اخبار منعکس شده را جایگزین واقعیتها کرده و از آن شرایط اعتلای انقلابی درست کرده اند. اما، برخلاف ترمشمنز کننده ای که این جریان مطرح کرده، پیشروان درون جنبش کارگری، تا این اندازه خام نیستند که آنها فکر می کنند. بر عکس، آنها نبض واقعی جامعه را در کف دستهای خود دارند و اگر چنین روزنه ای روبرویشان باز بشود، هرگز چشم به انتظار رهنمود کسی نمی مانند.

هر گاه، در بطن چالش های متین کارگری، بر ضرورت ایجاد حزب فرانخبگان تاکید شد، آنگاه تاسیس آن بسیار منطقی و موثر بنظر می رسد. منتها، تا آنجاییکه به شرایط کنونی برگردد، کارگران آمادگی چنین حزبی را ندارند زیرا در حال حاضر صفوف طبقاتی آنها در اوج پراکندگی و مبارزات روزانه شان هم کماکان در حالت تدافعی قرار دارد. در این شرایط، مهمترین کار این است که کل انرژیها روی وحدت طبقاتی گذاشته شود. اگر خود را فریب ندهیم و به واقعیت های موجود با چشم های بازتری نگاه کنیم، خواهیم دید که ما در همان گام های نخست یعنی عدم خودآگاهی کارگران هستیم. در نتیجه و بدون حل این مسئله، هر حزبی و تحت هر نامی ساخته بشود، محکوم به شکست است زیرا از چهارچوب نخبگان فراتر نمی رود و آخر سر نیز دعوا بر سر کرسی تشکیلاتی در بین نخبگان به اوج تیرگی می انجامد و روزی از نو سرنوشت جریانات موسوم به "کمونیزم کارگری" تکرار می شود.

در تقابل با پیامدهای جبران ناپذیر چنین لطمه ها و ماجراجوی غیر مسئولانه ای باید ایستاد. اکنون مصلحت طبقه کارگر ایجاب می کند که بجای ماجراجوی و دامن زدن به فرقه گرای، روند چالش های جاری را تقویت کرد. شکی نیست که ارتقاء جنب و جوش های موجود، گام به گام زمینه را بسوی تاسیس حزب واقعی کارگران فراهم می کند. آنچه که ذکر شد، بر سه اصل تاکید می ورزد. اولاً، لازم است که این مبحث در جمع نخبگان فراتر برود و به یک آرزو و نیاز جمعی مبدل گردد. دوماً، وقتی به مرحله ساختن حزب رسیدیم، آنگاه باید اجازه داد که خود کارگران خط و مشی سیاسی و اجتماعی آن را اتخاذ نمایند. سوماً، حزب مورد نظر

زمانی می‌تواند نقش پیش‌تاز و سازمانده بازی کند که جامعه بسوی اعتلای انقلابی نزدیک شده باشد. در غیر این صورت، به ضد خودش تبدیل می‌شود. تا آنجاییکه به اوضاع سیاسی ایران و موقعیت جنبش کارگری برگردد، تاسیس اینگونه احزابی حتی اگر جهت گیری درستی را هم دنبال نماید مقدور نیست زیرا استبداد ملی و مذهبی محض در آن جامعه حاکم است و از سوی دیگر جنبش کارگری یک پارچه بنظر نمی‌رسد. از این رو، لازم است چاره اندیشی کرد که چرا کارگران صف واحد و سراسری ندارند؟ کمبودی که به آن اشاره شد، از طریق ایجاد حزب تامین نمی‌شود زیرا در شرایط فعلی وضعیت بگونه‌ای قرار دارد که هیچ حزبی نمی‌تواند طبقه کارگر را در مقابل نظام سرمایه‌داری منسجم کند. مشکل اینجاست که این احزاب ابتدا در بطن مبارزات کارگری برنخاسته‌اند و از سوی دیگر طبقه کارگر هم تحت فشارهای سیستماتیک با هارترین رژیم های عصر حاضر دست بگریبان است.

همانطور که تاکید کردم، اوضاع و احوال کنونی ایجاد احزاب جدید را نمی‌طلبد و اگر کسی هم از کمبود "حزب" رنج می‌برد و می‌خواهد از آن طریق نقش ایفاء نماید، بی‌گمان از این راه موفق نمی‌شود که به نابسامانی های درون جنبش کارگری پاسخ عملی بدهد. برعکس، ایجاد آن، شرایط کنونی را پیش روی فعالین کارگری بحرانی تر خواهد کرد. برخلاف تزه های صرفا روشنفکرانه‌ای که این گروه انتشار داده است، وضع موجود از دلسوزان طبقه کارگر می‌طلبد که بطور روتین و خارج از هر گونه توقع حزبی، بفکر ارتقاء ظرفیتهای مبارزاتی کارگران در تمام شئون زندگی باشند. تردیدی نیست که در بطن دامن زدن به چنین روندی، کل کارگران و زحمتکشان به ضرورت ساختن حزب واقعی خود پی می‌برند. به آن نتیجه می‌رسیم که گام به گام باید جلو رفت. اما، عدم درک چنین روندی از جانب سردمداران جریان به اصطلاح "سوسیالیست کارگری" و امثالهم، دقیقا بیانگر آن حقیقت است که آنها زیر پوشش "کارگر" و "سوسیالیزم" در جستجوی دامن زدن به فرقه گرای محض می‌باشند. همانطور که در مقدمه نیز تاکید کردم، آنها در طول تاریخ در صدد ایجاد "حزب"ی گشته‌اند که خود لیدر و فرمانروایش باشند و به همین دلیل است که امروز نیز عزم جزم کرده‌اند که "حزب سوسیالیست کارگری" بسازند.

### هراس از چیست؟

در صفحه نخست و در بند (۱) این گروه چنین نوشته است: "دور تازه جنبش کارگری در سه سال اخیر یکبار دیگر از لحاظ تجربی نیز نشان داده است. امروز آگاه ترین فعالان چپ جنبش کارگری وجود یک حزب سوسیالیستی معتبر و با اتوریته نزد کارگران را برای پیشروی مبارزه طبقه کارگر را در همین مرحله حاضر نیز عامل تعیین کننده ای می‌دانند". آنچه که ذکر شد، دومین استدلال آنها مبنی بر تاسیس "حزب جدید" است. قبل از هر چیز، لازم می‌دانم بر نکاتی در این زمینه تاکید نمایم. اولاً، این جمع با همین استدلالهای امروز، دیروز "حزب کمونیست کارگری ایران" را تاسیس کردند و مانند "آهورا" مداوماً به مردم ایران وعده می‌دادند که به زودی حکومت ج.اسلامی را به زیر می‌کشند و برابری را با خود به ارمغان می‌آورند. آیا حق داریم پرسیم، چرا اینطور نشد؟ آیا حق داریم سوال کنیم، چرا از "حزب کمونیست کارگری" که خود ساختید، منشعب شدید؟ آیا سرنوشت "حزب" جدید هم مانند پیشین خواهد شد؟

به هر حال، اینکه جنبش کارگری در طول سه سال اخیر مقداری فرق کرده، دقیقا بهانه‌ای است برای پوشش واقعیت‌های پشت پرده. اگر جنبش کارگری تا آن سطح جلو رفته و امروز بر ضرورت "حزب سوسیالیست کارگری" تاکید می‌ورزد، پس چرا خود فعالینش این مهم را نمی‌سازند؟ آیا آنها نمایندگی تشکیل چنین "حزب"ی را به شما واگذار کرده‌اند؟ اگر، شما مانند همیشه فقط تئوری بافی نمی‌کنید و خرده شیشه‌ای در کار نیست، پس چرا روی آن "حزب" فرضی که در آینده در صدد ایجادش هستید، اسم جریان فعلی خود (سوسیالیست کارگری) را گذاشته‌اید؟. بنظر من، این نهایت خط استیصال است زیرا اگر کسی خواهان رهایی کارگر باشد، از چنین موضع حق به جانب و از بالا با طبقه کارگر و فعالینش نگاه نمی‌کند. استنتاج این گروه از وضع موجود این است که آنها فکر می‌کنند جنبش کارگری وارد فاز جدیدی شده و دیر یا زود کارگران حزب واقعی خود را می‌سازند. اینها، برای اینکه از قافله



مقابل آنها شکل می گیرد که در اساس روند آتی تشدید ناعدالتی ها و بارآوری کار را با دشواری روبرو می سازد.

در نتیجه، این رژیم تصمیم گرفته که از راههای مختلف موانع ایجاد نماید که اینطور بلوکی متحقق نشود. دومین مشکل، از جانب کسان و یا جریاناتی صورت می گیرد که زیر پوشش "چپ" و "طرفدار" کارگر، از طرفی دارند آتو دست سرکوبگران می دهند و از سوی دیگر به فرقه گرای در درون جامعه دامن می زنند. اگر توجه کرده باشید، این دسته از "اپوزسیون"، تمام مشغله و تلاشش این است که حرکت های اعتراضی محرومان را بخود نسبت دهد. قابل ذکر است که آنها اینگونه کارها را از زاویه دشمنی علیه کارگران انجام نمی دهند، بر عکس مشکل اصلی شان عدم ریشه اجتماعی است و فکر می کنند از این سو می توانند آنرا متحقق سازند.

خواست و آرزوی رژیم ج.اسلامی هم همین است که این جریانات انجام می دهند زیرا آنها در کمال آرامش مدارک کافی علیه کارگران تهیه می کنند و با توسط به آن، می کوشند که به روند رو به پیش موجود، عقبگرد نمایند. در واقع، طرفداری اینگونه "چپ"ها از طبقه کارگر، دقیقا مانند دوستی "خاله خرسه" است زیرا آنها هم از روی ناآگاهی شان بر پیکر "دوست" خود (طبقه کارگر) لطمه وارد می کنند و از سوی دیگر اجازه نمی دهند که مباحث کنونی بر سر تشکلهای کارگری مسیر واقعی خود را طی کند و آخر سر و در یک فضای باز و سالم، طبقه کارگر از درد و رنجهای چندین ساله اش فارغ بشود.

گرچه سیاستهای ضد کارگری رژیم تازگی ندارد، اما اگر توجه کرده باشید، بعد از سر کار آمدن، "احمدی نژاد" و مناقشه بر سر "بحران هسته" ای حادث شده و هم اکنون ماموران انتظامی طبق یک نقشه از پیش طراحی شده، در صددند که به بهانه "امنیت ملی" و تداخل اپوزسیون، وضع موجود را متشنج نمایند و در بدترین حالت نارضایتی و مطالبات توده های محروم را مانند قبل به چهارچوب فعالیت زیر زمینی بکشانند. نمونه های این شبخ شوم را، میتوان از یورش به ابراز نارضایتی مسالمت آمیز کارگران نیشکر "هفت تپه"، سرکوب وحشیانه زنان آزادیخواه در میدان "هفت تیر"، میلیتاریزه کردن شهرها به بهانه "بدحجابی"، بازداشت ها و سرکوب گسترده کارگران در جریان اول ماه امسال و از سوی دیگر پرونده سازی بی پایه و اساس علیه فعالین کارگری، باید دید.

نکاتی که ذکر شد، دقیقا به میحت حاضر پیوندی دارد زیرا فراخوان این گروه مبنی بر ساختن "حزب سوسیالیست کارگری" در داخل، فضای موجود را به نفع ج.اسلامی آلوده می کند. سوال اینجاست، در جامعه ای که آزادی بیان ممنوع است، در جامعه ای که حتی فعالیت صنفی جرم محسوب می شود، در جامعه ای که استبداد محض حاکم است، در مکانی که کرامت و ارزشهای انسانی زیر سوال رفته و هیچ معنای و مفهومی ندارد، پس چنین "حزب"ی چگونه دایر می شود؟

فکر می کنم، از دو حالت خارج نیست. نخست، یا باید به همگرایی و همزیستی مسالمت آمیز با ج.اسلامی رویاورد و یا از طریق اتخاذ روش های ماجراجویانه و کنترل از راه دور تعدادی کارگر را جلو بیاندازد و چند قطعه عکس جهت درج در سایت های اینترنتی برای اذهان عمومی تهیه نمایند و بدینوسیله آن را اعلام نمایند. در هر حالت، این مسیر به ترکستان ختم می شود.

همانطور که تاکید کردم، این هارت و پورتهی بیش نیست زیرا فضای کنونی انقلابی نیست و اگر روزی نیز در آستانه اعتلای انقلابی قرار بگیریم، بناء به گذشته ای که این جریان دارد، شنونده ای در بین توده های کارگر و زحمتکش نخواهد داشت. این جریان، مانند دیگر شاخه های "کمونیسم کارگری"، نان به نرخ روز می خورد. اگر توجه کرده باشید، هر وقت جنب و جوشی در سطح جامعه در حال جریان باشد، اینها "حزب" و "فرکسیون" می سازند و هر وقت با رکود مواجه بشود از یکدیگر منشعب می شوند.